

بازخوردها را چطور می بینید؟

خوشبختانه خیلی خوب بوده است. با اینکه فیلم بومی و کودکانه است، اما جالب است که حتی مخاطبان علاقه مند به سینمای اجتماعی هم از آن استقبال کرده اند. البته طبیعی است که فیلم های بومی نمی توانند با گیشه فیلم های پر فروش اجتماعی رقابت کنند، اما در حد و اندازه خودم راضی ام و امیدوارم روز به روز بیشتر دیده شود.

در پایان اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.

فیلم هایی که درباره کودک و نوجوان ساخته می شوند، واقعاً گونه ای بسیار مهم هستند. در جهان این ژانر با احترام دیده می شود، اما در ایران معمولاً در لبه سقوط قرار دارد! چون کودک می گوید: «این فیلم درباره من است، ولی برای من نیست» و بزرگسال هم می گوید: «این فیلم درباره کودک است، پس چرا باید ببینم؟» در حالی که هر دو گروه باید مخاطب این فیلم ها باشند. این آثار می توانند آینده رفتاری و تربیتی جامعه را شکل دهند. صحبت آخرم برای مردم و مسئولان است: لطفاً فیلم هایی را که درباره کودک و نوجوان ساخته می شود جدی بگیرید، چون این فیلم ها آینده سازند.



سعید خانی
تهیه کننده:

در ساخت لیبار ضرر مالی کردم اما حال خوب بود

فیلم «لیبار» در سال ۱۳۹۹ و در اوج دوران کرونا ساخته شد؛ وقتی که بسیاری از پروژه های سینمایی تعطیل می شدند، سعید خانی ریسک کرد و با انتخاب قصه ای بومی در چابهار، وارد مسیری شد که نه تضمینی برای تأمین مالی داشت و نه حمایتی جدی از سوی نهادها. خانی با وجود تمام چالش ها، معتقد است سینمای ایران در برابر مردم نجیب و مہجور سیستان و بلوچستان دینی بزرگ دارد؛ مردمی که سال ها تصویر اشتباهی از آنان در آثار نمایشی ارائه شده است. او می گوید «لیبار» ادای دینی است کوچک از بخش خصوصی به این استان، هرچند هزینه هایش هیچ گاه بازنگشت.

چه شد که تصمیم گرفتید «لیبار» را در چابهار و با حال و هوای بومی تولید کنید؟

سال ۱۳۹۹ و هم زمان با کرونا بود که پروژه به من پیشنهاد شد و گفتند منابع مالی تأمین است. از همان ابتدا فضای چابهار برایم جذاب بود؛ قصه را پسندیدم و اینکه کارگردان اثر بومی منطقه بود، انگیزه ام را بیشتر کرد. همه این ها کنار هم باعث شد وارد پروژه شوم. اما واقعیت این است که برخلاف وعده ها، سرمایه گذاری تأمین نشد و من مجبور شدم بخش عمده هزینه ها را شخصاً پرداخت کنم. با این وجود، مردم آن منطقه آن قدر نجیب و مهمان نواز بودند که احساس کردم سینمای ایران به آن ها بدهکار است. متأسفانه اغلب آثاری که درباره آن خطه ساخته شده، مردم را تروریست یا قاچاقچی نشان داد؛ در حالی که چنین تصویری عادلانه نیست.

ساخت فیلم بومی همیشه با ریسک همراه است. نگرانی از بازگشت سرمایه نداشتید؟

قطعاً نگرانی وجود داشت. وقتی بیرون از تهران فیلم می سازی، با بازیگران بومی و لباس ها و فرهنگ محلی، بخش بزرگی از مخاطب امروز نمی پذیرد که بابت دیدن چنین فیلمی در سینما هزینه کند. اما حس و انرژی خوبی نسبت به چابهار داشتم و فکر کردم این پروژه



می تواند ادای دینی باشد از طرف من. فارابی لطف کرد بخشی کمک مالی داشت، منطقه آزاد نیز اندکی همراهی کرد و یکی از دوستان هم در هزینه ها کمک کرد؛ اما بخش قابل توجهی را خودم پرداخت کردم. با دلار ۱۰ هزار تومانی شروع شد، با دلار ۱۰۰ هزار تومانی مواجه شدید! به لحاظ مالی کاملاً ضرر کردم. ولی از نظر روحی احساس کردم کار درست را انجام داده ام.

انتظار بیشتری از نهادهای حمایتی داشتید؟

بله، قطعاً. بارها گفته می شود باید از سینمای بومی و محلی حمایت شود، اما در عمل اتفاق خاصی نمی افتد. حتی در همان منطقه هم، برخی افراد نه تنها حمایتی نکردند بلکه گاهی بدعهدی هم دیدیم. به نظر من حمایت از سینمای بومی وظیفه دولت است، چون این فیلم ها می توانند تصویر واقعی تری از اقوام ایرانی ارائه دهند و در توسعه فرهنگی و حتی گردشگری نقش مؤثری داشته باشند.

«لیبار» پس از موفقیت در جشنواره ها، چه دستاوردی برای شما داشت؟

با وجود تمام محدودیت ها، خوشبختانه اتفاقات خوبی برای فیلم افتاد؛ از جمله جایزه بهترین کارگردانی در جشنواره فیلم کودک، نامزدی بهترین فیلم، جایزه بهترین موسیقی و حضور در جشنواره ورشو. به نظر خودم «لیبار» فیلم خوش ساختی شد و باور دارم در اکران آنلاین و پخش تلویزیونی هم بیشتر دیده می شود.

آیا همچنان به تولید آثار بومی علاقه مندید؟

کاملاً. سیستان و بلوچستان و خصوصاً چابهار پتانسیل عظیمی دارد. قبل و بعد از انقلاب، سینمای ایران حق واقعی این استان را ادا نکرده. ما باید تصویری دقیق و زیبا از آنجا نشان بدهیم تا مردم ایران با امنیت و زیبایی هایش آشنا شوند و برای سفر به آن خطه ترغیب شوند.

با این حال، اگر دوباره بخواهم چنین تجربه ای داشته باشم، قطعاً قراردادها کلید بخورد، بعد وارد عمل می شوم. دیگر نمی خواهم دوباره بار مالی سنگین روی دوش بخش خصوصی بیفتد.

وضعیت اکران «لیبار» را چطور ارزیابی می کنید؟

متأسفانه آموزش و پرورش هیچ حمایتی نکرد. چون فیلم وابسته به نهاد خاصی نبود، حتی اطلاع رسانی ابتدایی هم انجام ندادند. امیدوارم در اکران آنلاین و تلویزیون بیشتر دیده شود. برای من مهم است فیلم تأثیرش را بگذارد؛ اگر چند مسئول نگاه شان به آن منطقه تغییر کند، یعنی کارمان درست بوده است.

سخن پایانی

من ادای دین خودم را به این استان انجام دادم. مردم سیستان و بلوچستان برای من همیشه محترم و دوست داشتنی خواهند بود. امیدوارم نگاه سینمای ایران به این خطه اصلاح شود و «لیبار» تنها شروع راه باشد.



خیلی کم حرف و عمیق اند هنوز در ذهنم چشم هایشان، نگاهشان طوماری سخن داشت... من فقط سعی کردم الگوهای طبیعی پیدا کنم.



بانه جعفری
بازیگر:

مردم دقیق ترین و در عین حال بی رحم ترین منتقدان بازیگران

بانه جعفری از آن دسته بازیگرانی است که سینما را با نگاه و جهان بینی اش انتخاب می کند، نه با تعداد پلان و حواشی اطراف نقش. او در فیلم «لیبار» به کارگردانی حسین ریگی، قدم در تجربه ای تازه گذاشته؛ سفری به جنوب شرق ایران و زیست در کنار مردمی که سینما سال ها تصویری اشتباه از آنها ارائه کرده است. جعفری در گفت و گو با روزنامه صبا درباره روند نقش آفرینی خود، اهمیت بومی سازی شخصیت ها، رابطه بازیگر و مردم و همچنین نگرانی بزرگش درباره آینده کودکانی که از دل زندگی ساده خود وارد سینما می شوند، صریح تر از همیشه سخن می گوید.

این روزها معیار شما برای انتخاب نقش چیست؟

به نظرم در هر دهه، عواملی که برای یک بازیگر مهم می شود برای تداوم اش در مسیر کاری متغیر هستند، این سالها بیشتر برایم چالش با کارگردانان خوش فکر و جوان مهمتر شده البته که تاثیر نقش همیشه دغدغه ام بوده حتی حضور در یک سکانس، داستان و مفهومی که به درد روزگارمان بخورد همیشه مهم است و کارگردان و زاویه ای نگاهش هم بسیار برای یک همکاری و خلق یک اثر ماندگار با همدلی برای انتخابم جزو اولویت ها هستند.

شما همیشه رابطه مردم و بازیگر را مهم می دانید...

به اعتقاد من، مهمترین، دقیق ترین و در عین حال بی رحم ترین، منتقدان بازیگر مردم هستند، هموطنان متنوع و متوقع آنها هستند که بازیگری را به نام نقش اش حتی می شناسند نه نام واقعی خودش، اگر آنها من را در نقشی تأیید و باور نکنند باخته ام، وقتی قرار است بومی جایی باشم از فرق سر تا ناخن دستم را به شکل آن جغرافیا آراسته می کنم من همیشه دوست دارم برای نزدیکی به نقش از این پایتخت و زندگی پر آشوب و غلغله اش فاصله بگیرم و زیست در محیط نقشم را تجربه کنم با آب و هوای آن شهر و قوم آشنا تر شوم و اینها طعم تازه و نویی به بازیگری ام خواهد داد.

برای نقش در «لیبار» چگونه با زنان بلوچ آشنا شدید؟

به عمق شخصیت که محال بود در فرصت کم کاری و گویش سخت و فرهنگ پیچیده و جذاب بلوچ نزدیک تر شوم ولی سعی کردم تا حد زیادی به زنان آنجا نزدیک تر شوم با خانواده ای نزدیک شدم و در مراسم چای و غذا و مهمانی هایشان حتی حبانندان شرکت کردم بسیار زنان خاص جذاب و ساده در عین حال پیچیده ای یافتم شان زنانی خوش رنگ پرانرژی شجاع اما خاموش،

در پروسه فیلمبرداری با چالشی روبرو نبودید؟

یادم نمی آید بحث خاص و عجیبی پیش آمده باشد، هر چه بود شب قبل از فیلمبرداری چک می شد هم لهجه هم گاهی دکوپاژ. گاهی یک تصحیح جزئی و بالا پایین حسی بود که سر صحنه به فراخور محیط و صحنه و آدم ها انجام می شد چون بعضی ادمها بومی همانجا بودند و لوکیشن ها واقعی بود، باید در روند کار یک همسانی و هم گویی ظریفی انجام می شد.

همکاری با بازیگران و عوامل بومی چگونه پیش رفت؟

وقتی بر زبان و لهجه و لباس و راه رفتن و کاراکتر پرسوناژ فائق آمدی و غلبه کردی حلالا میتوانی با درک درست لحظات احساسی را خلق کنی، بیافرینی و این معجزه بازیگریست. وقتی در مسیر درست باشی احساس خودش جاری و ساریست و می آید و بی کنترل و درست آن لحظه است که احتمالاً تماشاچی را راضی خواهی کرد، چون وجه واقعی تری از پرسوناژ ارائه داده ای.

رسیدن به لحظات احساسی نقش، برایتان چطور اتفاق افتاد؟

وقتی بر گویش، لباس، راه رفتن و ابعاد پرسوناژ مسلط شوی، احساس خودش جاری می شود. این همان چیزی است که من اسمش را معجزه بازیگری می گذارم. به محض اینکه مسیر درست را پیدا کنی، احساس بدون کنترل و کاملاً ناب و انسانی می آید و همان جاست که تماشاگر هم باور می کند تصویری حقیقی می بیند.

تجربه کار در ژانر کودک و نوجوان در «لیبار» چطور بود؟

ژانر کودک همیشه برایم سرشار از طراوت و زندگی است. در نوع خودش بی ادعا و بی اداس است. فقط نگرانی ام بابت این کودکان بومی و محلی ناب و درجه یک است که سینما چه تأثیری در روند آرام و بی هیاهوی زندگی شان می گذارد؟ بعدها از اینکه با فقط یک فیلم و نقش درخشان، درخشیدند چه می کنند؟ مثلاً نمی دانم چه بر سر «برکت» فیلم «لیبار» می آید، پسری که از یک بستنی فروشی در زاهدان انتخاب می شود و یک نقش در فیلم «لیبار» را بازی می کند نمی دانم چه می کند و کجای زندگیست، ولی بعدها درباره ای این بچه ها خیلی می خوانم و جگرم آتش می گیرد، پدیده های نازنین و بکری که تمام توان شان را در کار اول و آخرشان شاید می گذارند و بعد ناپدید می شوند، عدنان عفرایان باشو یا حسن دارسنج مسافر، مجید نیرومند دوندنه همین بابک احمدپور خانه ی دوست کجاست؟ چه زندگی های عجیبی سپری کردند با وضعیتی بلا تکلیف در تلاطم بین شهرت و زیست عادی و خیلی معمولی شان!

و در پایان، تجربه همکاری با گروه فیلم را چطور توصیف می کنید؟

در «لیبار» مجموعه ای همدل و گروهی درخشان بود، تک تک انسان های تأثیرگذار و عزیز دور هم تجربه ای تازه کردیم، بیش باد!